

ضرورت و کار کردی دارد جز اینکه هر چند وقت یک بار باید با طنز، با چشم چرانی رحمت و فرزندش روبه‌رو شویم؟ آن هم با این دیالوگ دم‌دستی و پیش‌پافتاده سام قریب‌یان که خطاب به او می‌گوید آگه جوون بودی، چی بودی؟! (نقل به مضمون). چطور سقوط یکی از تراکتورها در دره به راحتی هر چه تمام‌تر ختم به خیر می‌شود؟ چرا موهای سام قریب‌یان گاهی قهوه‌ای و گاهی مشکی است و جالب اینکه فیلم، جایزه سیمرغ بهترین چهره پردازی هم می‌گیرد! این موضوع چه وجه پیش برنده‌ای در روایت دارد که در طول سفر تراکتورها با انواع و اقسام بناهای تاریخی و فرهنگی روبه‌رو می‌شویم؟ چرا جغرافیای مدنظر داستان به‌طور شفاف ترسیم نمی‌شود؟ چه می‌شود که اهالی روستا تصمیم می‌گیرند سراغ رئیس جمهور بروند؟ از کجا مطمئن هستند که فرماندار کارشان را پیش نمی‌برد؟ چرا شکایت رسمی نمی‌کنند؟ چرا انقدر سفر زود و سریع شروع می‌شود؟ اگر پای لجبازی و کله‌شقی وسط نبود، می‌شد این تصمیم را باور کرد. شخصیت‌های فیلم‌های وسترن به‌شدت کله‌شق هستند و ممکن است خودشان قانون را رعایت نکنند اما بر هدف خود مصمم هستند، اما رحمت در این دسته قرار نمی‌گیرد چرا که ویژگی‌های مثبت زیادی به او داده می‌شود تا تطهیر شود. او پدر شهید است و خودش سرباز جنگی. ریش سفید هم هست. او را در زندان نگاه نمی‌دارند و فرماندار حرفش را می‌خواند. همه کله‌شقی شخصیت خلاصه می‌شود به شکستن در اداره آب برای دیدن سطح آب سد. در حقیقت ظرافت‌هایی در شخصیت پردازی نیاز بود که رحمت، انسانی ملموس و همدلی برانگیز شود. ده‌ها سوال دیگر نیز وجود دارند که بی‌جواب می‌مانند و نه در جلسات پرسش و پاسخ فیلم و نه مصاحبه‌ها خبری از پاسخ نیست. به این ترتیب با فیلمی مواجه هستیم که عملاً کارگردان قبل از اکرانش، شمشیر را از رو بسته و در هنگام اکران نیز با مصلحت‌اندیشی سعی می‌کند خاموشی اختیار کند تا از زیر بار پاسخ ضعف‌های پرشمار فیلم شانه خالی کند.

داستان یعنی رحمت، بقیه بیشتر به تیپ‌هایی تکراری می‌مانند؛ به خصوص استفاده از محمدرضا شریفی‌نیا به پاشنه آشیل فیلم بدل شده است. برای اینکه به مصداقی هر چند کوچک درباره ضعف‌های فیلم پردازیم، کافی است یک ربع اول فیلم را مرور کنیم. لانگ‌شات‌هایی از مزارع پنبه، صدای هلیکوپتری که فرود می‌آید و فرامرز قریب‌یان با نگاهی خسته و باتجربه در پشت تراکتورش، می‌تواند همان قهرمان خسته فیلم‌های حاتمی‌کیا باشد که عاصی‌اش می‌کنند، آنقدر که به جنون برسد. همه چیز تا پایان سکانسی که آب شور مزارع پنبه را نابود می‌کند، درخشان است. بعد از آن، درست از وقتی که باز یگران مکمل در فیلم حضور پیدا می‌کنند، همه چیز از دست می‌رود. حاتمی‌کیایی که فیلم «خروج» را ساخته به‌وضوح معترض و عصبانی است، اما چه چیز او را معترض کرده است؟ نمی‌دانیم و در طول فیلم هم پاسخ روشنی برای آن نمی‌یابیم.

حتی اگر در پانزده دقیقه اول، میزانشناسی‌ها سینمایی و ترکیب‌بندی‌ها، عکاسیک است، از وقتی پای ریش سفیدها به فیلم باز می‌شود، حتی دیگر میزانشناس‌ها هم سینمایی نیست و همه چیز به تله‌فیلم شبیه می‌شود. خوشمزگی‌هایشان وسط جاده، از تک‌چرخ زدن‌ها با تراکتور تا جوک‌های بی‌مزه همه فاقد ضرورت سینمایی است. دیالوگ‌ها پیش‌پافتاده است. رابطه اهالی روستا با هم شکل نمی‌گیرد و نقش تنها زن قصه که قرار است شیرزن باشد، به جای ریختن برای مردان و پرستاری از آن‌ها تقلیل پیدا می‌کند که این‌ها نشان می‌دهد صرفاً حاتمی‌کیا قرار بوده عصبانیتش را نشان دهد و خبری از اصول دراماتیک تعریف داستان به زبان سینمایی نیست.

نکته آخر اینکه فیلم ابهامات فراوانی دارد که به‌هیچ‌وجه نمی‌توان پاسخ روشنی برای آن‌ها، چه در متن فیلم و چه در فرامتن پیدا کرد. مثلاً پسر رحمت، به کدام جبهه رفته و شهید شده است؟ یا مثلاً معلوم نیست به چه منظوری آب شور را به مزارع کشاورزان می‌اندازند؟ حضور پیرزنی با بازی پانته‌ا پناهی‌ها میان جماعت مردان چه



**فیلم ابهامات فراوانی دارد که به هیچ‌وجه نمیتوان پاسخ روشنی برای آنها، چه در متن فیلم و چه در فرامتن پیدا کرد. پسر رحمت، به کدام جبهه رفته و شهید شده است؟ یا مثلاً معلوم نیست به چه منظوری آب شور را به مزارع کشاورزان می‌اندازند؟**



نمی‌آفریند و با تمام شدن فیلم، در ذهن مخاطب نیز تمام می‌شود؛ دقیقاً بر عکس فیلم‌های خوب کارنامه حاتمی‌کیا که هم‌چنان در خاطرات جمعی انبوه مخاطبان سینمای جنگ در ایران مانده است. ویژگی‌های رحمت بخشی با بازی خوب فرامرز قریب‌یان که بیشتر بازی درون‌گرا، ساکن و ایستایی از خود بروز داده است، دارای وجه اشتراک با قهرمانان کارهای قبلی حاتمی‌کیاست. از حاج کاظم «ژانس شیشه‌ای» گرفته تا قاسم «ار تفاع پست»، با این تفاوت بنیادین که او قصد بر نگرایی و انتقام ندارد و بیشتر می‌خواهد با منطق و گفت‌وگو مشکلات را حل کند که نشان می‌دهد قهرمان روایت‌های حاتمی‌کیا پوست انداخته و از این جهت می‌توان امتیازی مثبت برای روایت «خروج» در نظر گرفت. اما این پوست انداختن با ضعف‌های متعدد فیلم، به بار نمی‌نشیند. یکی دیگر از ضعف‌های فیلم، موسیقی زائد آن است. فیلم موسیقی متن پر حجمی دارد که در اغلب سکانس‌ها شنیده می‌شود و شاید بهتر آن بود که فیلمساز از حجم موسیقی کم می‌کرد. حاتمی‌کیا تمرکزی را که بر قهرمان داستان داشته، نسبت به شخصیت‌های دیگر فیلم ندارد و بنابراین جز شخصیت قهرمان

